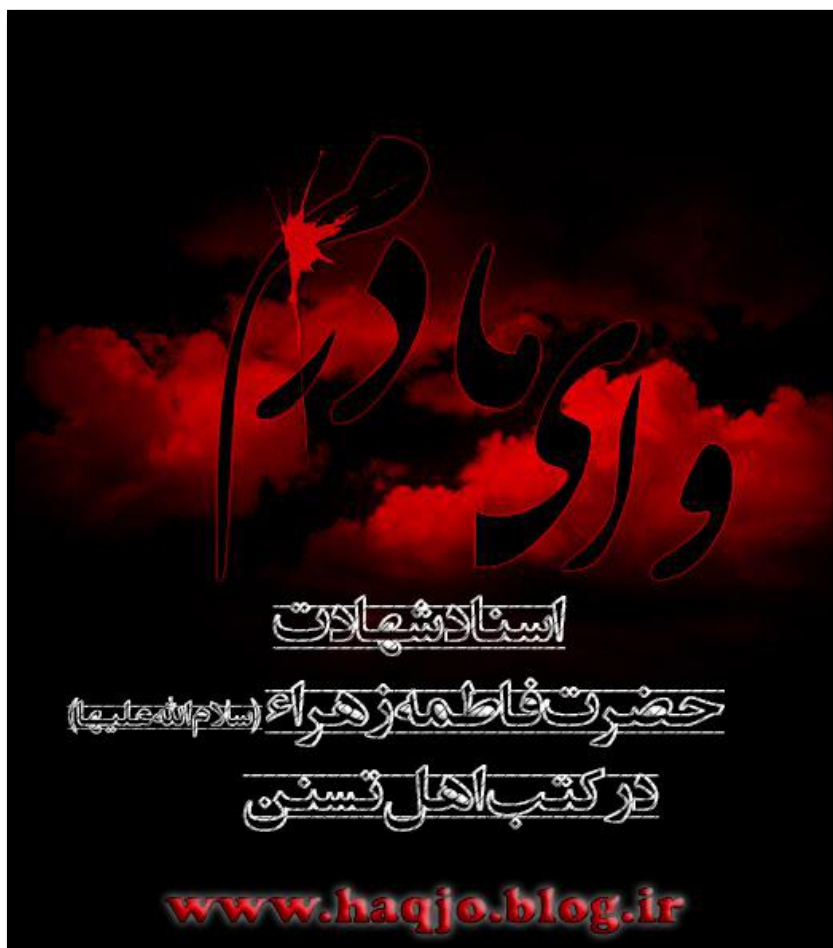


میرزا محمد



سند اول

جوینی «استاد ذهبی» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این گونه روایت می کند:

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود ، حسن بن علی (علیه السلام) بر او وارد شد ، دیدگان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که بر حسن (علیه السلام) افتاد ، اشک آلود شد ، سپس حسین بن علی (علیه السلام) بر آن حضرت وارد شد ، مجدداً پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گریست . در پی آن دو ، فاطمه و علی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند ، اشک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با دیدن آن دو نیز جاری شد ، وقتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علت گریه بر فاطمه (علیها السلام) را پرسیدند، فرمود:

وَأَنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الذُّلُّ فِي بَيْتِهَا وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَتَهَا وَ غَصِبَتْ حَقَّهَا وَ مَنَعَتْ إِرْثَهَا وَ كَسِرَ جَنْبُهَا أَوْ كُسِرَتْ جَنْبَتُهَا وَ اسْتَطَعَتْ جَنْبَتَهَا وَ هِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِثُ فَلَا تُعَاثُ ... فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَفْتُولَةً.

فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنُ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبَ مَنْ غَصَبَهَا وَ ذَلَّلَ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلَدَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى آلَقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ.

فرائد السمطين ج ۲ ، ص ۳۴ و ۳۵.

زمانی که فاطمه (علیها السلام) را دیدم ، به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد ، گویا می بینم ذلت وارد خانه او شده ، حرمتش پایمال گشته ، حقش غصب شده ، از ارث خود ممنوع گشته ، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد ، سقط شده ؛ در حالی که پیوسته فریاد می زند : وا محمدها ! ؛ ولی کسی به او پاسخ نمی دهد ، کمک می خواهد ؛ اما کسی به فریادش نمی رسد.

او اول کسی است که از خاندانم به من ملحق می شود ؛ و در حالی بر من وارد می شود که محزون ، گرفتار و غمگین و شهید شده است .
و من در اینجا می گویم : خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده ، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده ، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کرده و ملانکه آمین گویند .



سند دوم

ابن ابی شیبہ وی کہ از استاتید محمد بن اسماعیل بخاری بوده ، در کتاب المصنف می گوید:

أنه حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) كان علي والزبير يدخلان علي فاطمة بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم ، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل علي فاطمة فقال : يا بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك ، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك ، وأيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك ، إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت ، قال : فلما خرج عمر جاؤوها فقالت : تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليمضين لما حلف عليه ..

المصنف ، ج ۸ ، ص ۵۷۲.

هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند ، علی و زبیر در خانه فاطمه (علیها السلام) به گفتگو و مشاوره می پرداختند ، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید . او به خانه فاطمه (علیها السلام) آمد ، و گفت : ای دختر رسول خدا ! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود تو !!! ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانم

این جمله را گفت و بیرون رفت ، وقتی علی (علیه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند ، دخت گرامی پیامبر به علی (علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود ، خانه را بر شماها بسوزاند ، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد!

سند سوم :

علامه بلاذری

إن أبابكر أرسل إلى علي يريد البيعة ، فلم يبايع ، فجاء عمر و معه فتيلة . فتلقته فاطمة على الباب فقالت فاطمة : يابن الخطاب ! أتراك محرّقا عليّ باني ؟ قال : نعم ، و ذلك أقوى فيما جاء به أبوك .
انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶.



ابو بکر به دنبال علی (علیه السلام) برای بیعت کردن فرستاد چون علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد ، عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. فاطمه (علیها السلام) پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی که می خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد

سند چهارم:

ابن قتیبه دینوری

وإن أبا بكر رضي الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه ، فبعث إليهم عمر ، فجاء فناداهم وهم في دار علي ، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال : والذي نفس عمر بيده . لتخرجن أو لأحرقنها علي من فيها ، فقيل له : يا أبا حفص ، إن فيها فاطمة ؟ فقال : وإن في رواية أن عمر جاء إلى بيت فاطمة في رجال من الأنصار ونفر قليل من المهاجرين .

الامامة والسياسة - ابن قتيبة الدينوري ، تحقيق الشيرى - ج ۱ - ص ۳۰

ابی بکر به دنبال عده ای که حاضر نشده بودند با او بیعت کنند بود همان افرادی که نزد علی (علیه السلام) تجمع کرده بودند ، لذا عمر را به دنبال آنها فرستاد عمر سر رسید آنان را صدا کرد، ولی آنها اعتنایی نکرده و از خانه خارج نشدند. عمر هیزم خواست و گفت:

و الذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنها علي من فيها

به همان خدایی که جان عمر در دست اوست، سوگند یاد می کنم که بیرون بیاوید و گرنه خانه را با کسانی که در آن هستند آتش خواهیم زد. به عمر گفتند: ای اباحفص! فاطمه (علیها السلام) در این خانه است. عمر پاسخ داد: باشد!! در روایت دیگری آمده است : عمر با عده زیادی از انصار و افراد کمی از مهاجرین درب خانه حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) آمده بود.

ابن قتیبه می افزاید: فاطمه (علیها السلام) چون صدای آن ها را شنید ، با صدای بلند ندا کرد : یا ابت یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة

الامامة و السياسة، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۳۰.

ای پدر! ای رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)! ما پس از تو چه (ظلمها) که از (عمر) بن خطاب و (ابوبکر) ابن ابی قحافه دیدیم...

سند پنجم :

محمد بن جریر طبری

عن زیاد بن کلب قال: أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال: والله لأحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلاً بالسيف فعرّس فسطح السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه.

تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۳

عمر بن خطاب به خانه علی (علیه السلام) آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.

سند ششم :

مسعودی شافعی

فهجموا علیه وأحرقوا بابه ، واستخرجوا منه كرهاً ، وضغطوا سيده النساء بالباب حتى أسقطت محسناً.

اثبات الوصية ، ص ۱۴۳.

به او هجوم آورده و درب خانه او را آتش زدند و او را به زور از آن بیرون آوردند و سرور زنان را با در چنان فشار دادند که سبب سقط محسن گردید.

سند هفتم :

ابن عبد ربّه در العقد الفريد می نویسد:

الذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر: عليّ والعباس، والزبير، وسعد بن عباد، فأما علي والعباس والزبير فقعدها في بيت فاطمة حتى بعث اليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم . فأقبل عمر بقبس من نار على أن يضرم عليهم الدار فلقيته فاطمة فقالت: يا بن الخطاب ! أجنّت لتحرق دارنا ؟ قال : نعم أو تدخلوا فيما دخلت فيه الأمة فخرج علي حتى دخل على أبي بكر .

العقد الفريد، ابن عبدربه، ج ۳، ص ۶۳ طبع مصر.





ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام) برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد. فاطمه (علیها السلام) گفت: یابن الخطاب اجیت لتحرق دارنا؟ ای پسر خطاب! آتش آورده ای خانه مرا بسوزانی؟ گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید. ...

سند هشتم :

مقاتل بن عطیه

ان ابابکر بعد ما اخذ البيعة لنفسه من الناس بالارحاب و السيف و القوة ارسل عمر، و قنفذاً و جماعة الى دار علي و فاطمه (عليهما السلام) و جمع عمر الحطب على دار فاطمة (عليها السلام) و احرق باب الدار.

الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطيه ، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ که با مقدمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عين الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بيروت، مؤسسه البلاغ.

هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت ، عمر ، قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه فرستاد ، و عمر هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد. ...

سند نهم :

ابی الفداء وی در تاریخش می نویسد:

ثم إن أبا بكر بعث عمر بن الخطاب إلى علي ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضي الله عنها وقال إن أبوا فقاتلهم فأقبل عمر بشئ من نار على أن يضرهم الدار فلقيته فاطمة رضي الله عنها وقالت إلى أين يا بن الخطاب أجئت لتحرق دارنا قال نعم أو تدخلوا فيما دخل فيه الأمة فخرج حتى أتى أبا بكر فبايعه. وكذا نقله القاضي جمال الدين بن واصل وأسنده إلى ابن عبد ربه المغربي.

تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶ طبع مصر بالمطبعة الحسينية.

ابو بکر عمر را به نزد علی (علیه السلام) و همراهیان وی فرستاد تا ایشان را از خانه فاطمه (علیها السلام) بیرون آورد ؛ و گفت اگر ممانعت کردند پس با ایشان جنگ بنما . پس عمر با مقداری آتش به سمت ایشان آمد تا خانه را به آتش بکشد . پس فاطمه (علیها السلام) او را دید و گفت به کجا می روی ای فرزند خطاب .

آیا آمده ای که خانه ما را به آتش بکشی؟ گفت آری مگر اینکه همان کاری را بنمایید که مردم کردند . پس علی (علیه السلام) بیرون آمده به نزد ابوبکر رفت پس با وی بیعت نمود.

سند دهم :

صفدی

انّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتّى ألفت المحسن من بطنها .

الوافي بالوفيات ، ج ۵ ، ص ۳۴۷.

عمر در روز بیعت به شکم فاطمه (علیها السلام) ضربه ای زد که منجر به سقط شدن محسن از شکمش شد.

سند یازدهم :

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان و ذهبی در میزان الاعتدال می نویسند:

إنّ عمر رفس فاطمة حتّى أسقطت بمحسن .

لسان المیزان ، ج ۱ ، ص ۲۶۸.

عمر به فاطمه (علیها السلام) لگد زد که سبب سقط محسن گردید.

سند دوازدهم :

ابو ولید محمد بن شحنة حنفی

ثم إن عمر جاء إلى بيت علي ليحرقه علي من فيه فلقيته فاطمة (عليها

السلام). فقال: ادخلوا فيما دخلت فيه الأمة.

روضة المناظر في أخبار الأوائل والأواخر (هامش الكامل لابن الأثير) ،

ج ۱۱، ص ۱۱۳ (ط الحلبي، الأندلس سنة ۱۳۰۱)

عمر به خانه علی (علیه السلام) آمد تا آن را با کسانی که در آن بودند به آتش

بکشد ، پس فاطمه (علیها السلام) او را دید ؛ عمر به او گفت : در آن چیزی که

همه امت در آن وارد شدند ، وارد شوید (بیعت با ابو بکر)

سند سیزدهم :

محمد حافظ ابراهیم (۱۳۵۱-۱۲۸۷هـ)

محمد حافظ ابراهیم ، شاعر مصری که به شاعر نیل شهرت دارد ، دیوانی دارد

که در ده جلد چاپ شده است . وی در قصیده معروف به «قصیده عمریّه» ، یکی

از افتخارات عمر بن خطاب این دانسته که در خانه علی (علیه السلام) آمد

و گفت: اگر بیرون نیایید و با ابوبکر بیعت نکنید ،



خانه را به آتش می کشم ولو دختر پیامبر در آن جا باشد . جالب آن است که وی قصیده اش را در یک جلسه بزرگ قرائت کرد و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند ؛ بلکه تشویق کردند و به وی مدال افتخار نیز دادند.

وی در این قصیده می گوید :

وقوله لعلی قالها عمر أكرم
بسامعها أعظم بملقيها

حرق دمارك لا أبقى عليك بها
إن لم تباع وبنت المصطفى فيها

ما كان غير أبي حفص بقائلها
أمام فارس عدنان وحاميتها

دیوان محمد حافظ ابراهیم ، ج ۱ ، ص ۸۲

و گفتاری که عمر آن را به علی (علیه السلام) گفت به چه شنونده بزرگواری و چه گوینده مهمی؟! به او گفت : اگر بیعت نکنی ، خانه ات را به آتش می کشم و احدی را در آن باقی نمی گذارم؛ هر چند دختر پیامبر مصطفی در آن باشد. جز ابو حفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت .

سند چهاردهم :

عمر رضا كحالة (معاصر) وی اینگونه نقل می کند:

وتفقد أبو بكر قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي بن أبي طالب كالعباس، والزبير وسعد بن عبادۃ فقعدها في بيت فاطمة، فبعث أبو بكر إليهم عمر بن الخطاب، فجاءهم عمر فناداهم وهم في دار فاطمة، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب، وقال: والذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنّها علي من فيها. فقبل له: يا أبا حفص إن فيها فاطمة، فقال: وإن

اعلام النساء : ج ۴ ، ص ۱۱۴.

ابو بکر عمر را به دنبال عده ای که از بیعت با او سرباز زده بودند _ از جمله عباس و زبیر و سعد بن عبادۃ _ و نزد آقا امیر المؤمنین (علی علیه السلام) در خانه حضرت زهراء (علیها السلام) تحصن کرده بودند فرستاد ، عمر آمد و آنها را صدا زد که بیرون بیایند آنها در خانه بودند و از بیرون آمدن ابا کردند ، عمر هیزم طلب کرد و گفت : قسم به آنکه جان عمر در دست اوست یا بیرون بیائید و یا اینکه خانه را با اهلش به آتش می کشم . به گفته شد ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه (علیها السلام) است ، او گفت اگر چه فاطمه (علیها السلام) هم باشد (خانه را به آتش می کشم)

سند پانزدهم :

عبد الفتاح عبد المقصود این دانشمند مصری ، داستان دربار هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

إنَّ عمر قال : والذى نفسى بيده ، ليخرجنَّ أو لأخرقنَّها على من فيها ... ! قالت له طائفة خافت الله ورعت الرسول فى عقبه : يا أبا حفص ! إن فيها فاطمة ... ! فصاح لا يبالى : و إن ... ! واقترب وقوع الباب ، ثم ضربه واقتحمه ... وبدا له على ... ورنَّ حينذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار ... فإن هى إلّا رنة استغاثه أطلقتها : يا أبت رسول الله ...

تستعدى بها الراقد بقربها فى رضوان ربّه على عسف صاحبه ، حتى تبدل العاتى المدل غير إهابه ، فتبدد على الأثر جبروته ، وذاب عنقه وعنفوانه ، وودّ من خزى لو يخرّ صقلاً تبتلعه مواطئ قدميه ارتداد هدهبه اليه. ...

وعند ما نكص الجمع ، وراح يفرّ كنوافر الظباء المفزوعة أمام صيحة الزهراء ، كان علىّ يقَلَب عينيه من حسرة وقد غاض حلمه ، وثقل همّه ، وتضبضت أصابع يمينه على مقبض سيفه كهّم من غيظه أن تغوض فيه. ...

الإمام على بن أبى طالب ، عبد الفتاح عبد المقصود ، ج ٤ ، ص ٢٧٤-٢٧٧ و ج ١ ، ص ١٩٢-١٩٣.

عمر گفت : قسم به کسی که جان عمر در دست او است ، بیرون بیاید و الا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم ! گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در نسل او نگه می‌داشتند، گفتند : ای آبا حفص ! فاطمه (علیها السلام) در این خانه است . و او بی پروا فریاد زد : باشد ! عمر نزدیک آمد و در زد ، سپس با مشت و لگد در کوبید تا به زور وارد شود ، علی (علیه السلام) پیدا شد . صدای ناله زهرا (علیها السلام) در آستانه خدا بلند شد . آن صدا ، طنین استغاثه‌ای بود که دختر پیامبر سر داده و می‌گفت : پدر ! ای رسول خدا...

می‌خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگار خفته بود ، برگرداند ، تا که سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیریش را نابود کند و آرزو می‌کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد ، صاعقه‌ای نازل شده او را در یابد. وقتی جمعیت برگشت و عمر می‌خواست همچون آهوان رمیده ، از برابر صیحه زهراء فرار کند ، علی (علیه السلام) از شدت تأثیر و حسرت با گلوی بغض گرفته و اندوهی گران ، چشمش را در میان آنان می‌گردانید و انگشتان خود را بر قبضه شمشیر فشار می‌داد و می‌خواست از شدت خشم در آن فرو رود.

و باز در همان کتاب می نویسد:

و هل على السنة الناس عقل يمنعها أن تروى قصة حطب أمر به ابن خطاب فأحاط بدار فاطمة ، و فيها على و صحبه ، ليكون عدة الاقناع أو عدة الإيقاع ؟ .. على أن هذه الأحايث جميعها و معها الخطط المدبرة أو المرتجلة كانت كمثل الزبد ، أسرع إلى ذهاب و معها دفعة ابن الخطاب ..! أقبل الرجل ، محنقاً مندلع الثورة ، على دار على و قد ظاهره معاونوه و من جاء بهم فاقتحموها أو شكوا على الإقتحام . فاذا وجه كوجه رسول الله يبدو بالباب - حائلا من حزن ، على قسماته خطوط آلام و فى عينيه لمعات دمع ، و فوق جبينه عبة غضب فائر و حنق نائر ... و توقف عمر من خشيته و راحت دفعته شعاعا . توقف خلفه - امام الباب - صحبه الذين جاء بهم ، إذا رأوا حيالهم صورة الرسول تطالعهم من خلال وجه حبيبتة الزهراء . و غصوا الأبصار ، من خزي أو من استحياء ؛ ثم ولت عنهم عزمات القلوب و هم يشهدون فاطمة تتحرك كالخيال ، وئيدا وئيدا ، بخطولت المحزونة الثكلى ، فتقترب من ناحية قبر أبيها ... وشخصت منهم الأنظار و أرهفت الأسماع اليها ، و هى ترفع صوتها الرقيق الحزين النبرات تهتف بمحمد الثلوى بقربها تناديه باكية مرير البكاء: يا أبت رسول الله ... يا أبت رسول الله ...

فكانما زلزلت الأرض تحت هذا الجمع الباغي ، من رهبة النداء . و راحت الزهراء و هى تستقبل المثنوى الطاهر تستنجد بهذا الغائب الحاضر : يا أبت يا رسول الله ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب ، و ابن أبى قحافة ؟! ...

فما تركت كلماتها إلا قلوبا صدعها الحزن ، و عيوناً جرت دمعاً ، و رجالا ودوا لو استطاعوا أن يشقوا مواطئ أقدامهم ، ليذهبوا فى طوايا الثرى مغيبين المجموعة الكاملة الامام على بن ابيطالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ترجمه سيد محمود طالقانى، ج ١، ص ١٩٠ تا ١٩٢ .





مگر دهان مردم بسته و بر زبانه‌ها بند است که قصه هیزمی را که زاده خطاب دستور داده بود که در درب خانه فاطمه (علیها السلام) جمع کنند بازگو نکنند ؟ !

آری زاده خطاب دور خانه را که علی (علیه السلام) و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا بدین وسیله آنان را قانع سازد یا بی محابا بتازند! همه این داستان‌ها با نقشه‌ای از پیش طرح شده یا ناگهانی پیش آمد. مانند کفی روی موج ظاهر شد و اندکی نپائید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت! ... این مرد خشمگین و خروشان به سوی خانه علی (علیه السلام) روی آورد و همه همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند، ناگهان چهره‌ای چون چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) میان در آشکار شد - چهره‌ای که پرده اندوه آنرا گرفته آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است، در چشمهایش قطرات اشک می درخشد و بر پیشانش گرفتگی غضب هویدا بود ... عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروشش چون موج از میان رفت، همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل در بهت زده ایستادند، زیرا روی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از خلال روی حبیبه اش زهرا (سلام الله علیها) دیدند، سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد و چشمها پوشیده شد، دیگر تاب از دلها رفت همین که دیدند فاطمه (علیها السلام) مانند سایه‌ای حرکت کرد و با قدمهای حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد ... چشمها و گوشها متوجه او گردید، ناله اش بلند شد باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا می زد

بابا ای رسول خدا ... ای بابا رسول خدا ... !

گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه درآمد ... باز زهرا (علیها السلام) نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضراستغاثه میکرد: بابا ای رسول خدا... پس از تو از دست زاده خطاب وزاده ابی قحافه چه برسر ما آمد! دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد .

ترجمه برگرفته شده از کتاب علی بن ابی طالب تاریخ تحلیلی نیم قرن اول اسلام - ترجمه المجموعه الکامله الامام علی بن ابیطالب، عبدالفتاح عبدالمقصود - مترجم سید محمود طالقانی، ج ۱، ص ۳۲۶ تا ۳۲۸، چاپ سوم، چاپخانه افست حیدری .

پشیمانی ابوبکر در آخرین روزهای زندگی:

تعدادی از علمای اهل سنت : از جمله شمس الدین ذهبی (۷۴۸هـ) در تاریخ الإسلام ، در تاریخ زندگی ابوبکر ، محمد بن جریر طبری در تاریخش ، ابن قتیبه دینوری در الإمامة والسیاسة ، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و ... چنین می نویسند:

عبد الرحمن بن عوف در بیماری ابوبکر بر او وارد شد و بر وی سلام کرد ، پس از گفتگویی ، ابوبکر به او چنین گفت

أما إني لا آسى على شيء إلا على ثلاث فعلتھن ، وثلاث لم أفعلھن ، وثلاث وددت أنى سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنھن : وددت أنى لم أكن كسفت بيت فاطمة وأن أغلق على الحرب.

تاریخ الإسلام ، ج ۳ ، ص ۱۱۸ و تاریخ الطبری، ج ۲ ، ص ۶۱۹ ، ج ۳ ص ۴۳۰ ط دار المعارف بمصر و الامامة والسیاسة - ابن قتیبة الدینوری ، تحقیق الزینی - ج ۱ - ص ۲۴ و تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر - ج ۳۰ - ص ۴۲۲ و شرح نهج البلاغة - ابن أبی الحدید - ج ۲ - ص ۴۶ - ۴۷ و المعجم الکبیر - الطبرانی - ج ۱ - ص ۶۲ و مجمع الزوائد - الہیثمی - ج ۵ - ص ۲۰۲ - ۲۰۳ و مروج الذهب ، مسعودی شافعی ، ج ۱ ، ص ۲۹۰ و میزان الاعتدال - الذهبی - ج ۳ - ص ۱۰۹ و لسان المیزان - ابن حجر - ج ۴ - ص ۱۸۹ و کنز العمال ، المتقی الہندی ، ج ۵ ، ص ۶۳۱ و...

من به چیزی تأسف نمی خورم ، مگر بر سه چیز که انجام دادم و سه چیزی که انجام ندادم و سه چیزی که کاش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می پرسیدم : دوست داشتم خانه فاطمه را هتک حرمت نمی کردم هر چند برای جنگ بسته شده شود. ...

جالب این است که برخی از علمای اهل سنت ، به خاطر حفظ آبروی ابوبکر ، روایت را این گونه تحریف می کند:

أما إني ما آسى إلا على ثلاث فعلتھن ، وثلاث لم أفعلھن ، وثلاث لم أسأل عنھن رسول الله صلى الله عليه وسلم . وددت أنى لم أفعل کذا ، لخله ذکرھا . قال أبو عبید : لا أريد ذکرھا . قال : ووددت أنى يوم سقيفة...

معجم ما استعجم - البکری الأندلسی - ج ۳ - ص ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷.

آگاه باشید که من بر سه چیز که انجام دادم غصه می خورم ؛ و سه چیز که انجام نداده ام ، و سه چیز که دوست داشتم آن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسیدم. دوست داشتم که من فلان کار را نمی کردم !!! به علتی که آن را ذکر کرد : ابو عبیده می گوید : من نمی خواهم بگویم ابو بکر چه گفت (ولی می دانم).



تهیه و تنظیم: خادمه الفاطمه الزهراء

www.haqjo.blog.ir

<https://telegram.me/fatemehzahra110>

حق جو و حقیقت طلب باشیم...